أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 در جلسه‌ی گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض شد امام صادق علیه السلام به عنوان می فرمایند كه: «وامّا الثلاثةُ التی فی ریاضة النفس فإیاك عن تأكل ما لا تشتهیه‌[[1]](#footnote-1)». سه مطلب در ریاضت نفس باید به آن توجه كرد كه مطلب اول خوردن غذا در وقتی كه انسان اشتها و میل ندارد،

 اگر نظر رفقا باشد در مجلس گذشته گفتیم كه بحث ریاضت یك بحث عامّی است گرچه امام صادق علیه السلام در اینجا به مأكولات و آشامیدنی ها پرداخته اند كه این كمی از بسیار است، چند درصد از مسأله‌ی ریاضت نفس را تشكیل می دهد ولی خود ریاضت در مفهوم عامّ خودش آن مورد نظر و توجه امام علیه السلام قطعاً هست و در لابه لای این عبارات ما از آن ریاضتِ به معنای عام و شمول مطالبی را مشاهده می كنیم‌

 یك اشاره ای به مطالب گذشته می كنیم تا اینكه این مسأله كه بسیار مسأله‌ی مهمی است در سیر و سلوك انسان و همینطور در مسائل شخصی و اجتماعی ماحصلی از گذشته به دست بیاید و زمینه ای برای مطالب آینده بوجود آید.

 عرض شد كه مسأله‌ی ریاضت به واسطه‌ی‌این است كه انسان از عالم انبساط و تجرّد كه نزول كرده است در عالم كثرات و شهوات و ماده، وقتی كه پا به این عرصه می گذارد از آثار آن عالم در وجنات و شاكله و احوال او نمودار است، وقتی كه انسان به یك بچه ای كه به دنیا آمده نگاه می كند چقدر نورانیت و صفا و یك رنگی و بی تعلقی و احساس محبت همگانی كه لازمه‌ی آن عالم تجرّد و فناء و توحید است در او مشاهده می كند، بچه ها وقتی كه به دنیا می آیند انسان از آنها خوششان می آید چرا انسان خوشش می‌آید؟ چون نگاه می كند می بیند اصلا تعلق ندارد این می خواهد بغلش كند حرفی ندارد اون می خواهد بغلش كند اشكالی ندارد، می خواهند روی زمین بگذارند می‌خواهند روی تختش بگذارند هیچ حرفی نمی زند، این مسأله برای انسان جالب است اما وقتی كه انسان بزرگ می شود حالا این را به عنوان گذرا عرض می كنم وقتی كه انسان بزرگ می شود وارد یك مجلس می شود اگر برایش بلند نشوند به او بر می خورد اگر برایش فرض كنید تعظیم نكنند به او برمی خورد اگر صندلی كه برای او در نظر گرفته اند صندلی باشد كه از نظر ارزش و قیمت پایین تر از صندلی انسان باشد، به او بر می خورد آن موقع به بچه بر نمی خورد الان ما می بینیم بر می خورد، این تفاوت از كجا آمد؟ و برای چه آمد؟ جهت این تفاوت چیست؟ چرا آن موقع ما از آن بچه خوشمان می‌

 آمد؟ چون اینها را نداشت، چون این مسائل را نداشت، چون این برخوردن ها را نداشت، چون این به خود گرفتن ها را نداشت، و ما این را احساس می كردیم، اگر همان موقع كه بچه از شكم مادرش متولد می شد همین حالاتی را داشت كه بعد از چهل سال، پنجاه سال، شصت سال، هر چه سن بالاتر برود این حالات اتفاقاً قوی تر می شود

 حالات توغّل در كثرات و توغل در اهواء نفسانی و فرو رفتن در امیال و خواستهای دنیوی با ازدیاد سن بالا می رود یعنی درست بر عكس قوای جسمی كه هرچه انسان سنش بالا برود آنها رو به تحلیل می رود این صفات و غرایز و خواستهای نفسانی به واسطه ازدیاد سن آن ها هم رو به تزاید می گذارد، آن أنانیتی كه یك انسان نود ساله كه توان ندارد حركت كند و سر جای خود نشسته و اگر بخواهد حركت كند باید زیر بغلش را بگیرند و آن كدورت نفسانی و ظلمت شیطانی كه از وجناتش پیداست همراه با خود و قرین با خود دارد هیچ وقت یك همچنین كدورتی را یك طفل ده ساله ندارد با اینكه طفل ده ساله حركت و جنب و جوشش خیلی بیشتر است در دویدن و در جنب و جوش در اعمال و در افعال ظاهری بسیار چابك و سریع است، پانزده ساله و بیست ساله همینطور ولی از این حالات در آنها نیست، كم است، این جهتش چیست؟ و برای چیست؟ به همین جهت است كه آنچه كه انسان توجه به آن عالم دارد اوصافی و صفات و خصوصیاتی است مخالف با آن چه كه توجهِ به این عالم برای انسان به دست می آورد، در توجه به عالم به آن عالم یكرنگی است صفا است توحید است، أنانیت ها در آنجا وجود ندارد، تو و منی ها در آنجا وجود ندارد، تفاضل و برتری ها بر اساس امیال و اعتبارات نفسانی و شهوانی در آنجا وجود ندارد، آن عالم، عالم بهاء است عالم نور است و عالم وحدت است، عالم یك كاسگی است و یك رنگی است و بر سر یك سفره نشستن است و بین كوچك و بزرگ فرق نگذاشتن است، در این عالم می آییم همه‌ی این مطالب پیدا می شود از یك رنگی خبری نیست اگر همه یك رنگ بودند كه اینقدر در سر و كله‌ی‌هم دیگر نمی زدند، اینقدر برای هم نمی زدند اینقدر به انواع تهمت ها و دروغ ها مردم یكدیگر را متهم نمی كردند، این كجایش یك رنگی است؟ این كجایش خلوص و صفا و اخلاص و صداقت است؟

 این طرف شیطان است، این طرف دنیاست، این طرف نفس است این طرف طرد كردن و از بین بردن است، آن طرف جذب كردن و اظهار محبت و علاقه نشان دادن است، این طرف خود محوری است، آن طرف خدا محوری است، این طرف محدودیت ها و خط و مرزها و حدود و ثغور هاست، آن طرف حد برداشتن ها و رفع ماهیات و حدود و ثغور است،

 مرحوم آقا می فرمودند كه: این مرز بندی هایی كه الان در كشور ها شده است در كشورهای اسلامی همه‌ی این ها غلط است، در كشورهای اسلامی مرزبندی معنا ندارد، مرز، بین كفر و بین اسلام است مرز خاكی ما نداریم، مگر در سابق مرز بود؟ در زمان های گذشته دویست سال گذشته به آن طرف، اینها از حدود صد و صدو پنجاه سال به این طرف آمده است. مگر مرزی بود؟ مرزی نبود، حدی نبود، بله، یك دروازه ای‌

 درست می‌كردند كه ببینید از این طرف چه كسی می آید آن طرف، همین، ولكن حدودی در آن موقع وجود نداشت، پس بنابراین مرز برای افراد عبارت از اعتقاد آنهاست مرز بر اساس ملیت و نژاد و رنگ و فرهنگ نیست، مرز بر اساس اعتقاد است، مرز بین ایمان و اسلام است، بین اسلام و بین غیر اسلام آنجا حدود و ثغور است و اما خود اختلاف ملل و اختلاف قبایل این موجب اختلاف حدود و مرز نمی شود لذا می فرمودند اینكه الان ما در اصطلاح می گوییم ایرانی و خارجی، این غلط است، مسلمان مسلمان است حتی در كشورهای اسلامی همینطور، فرض كنید در كشورهای عربی وقتی كه انسان برود آنها هم به غیر از عربی اجانب می گویند می گویند این قسمت فرض كنید كه مربوط به عربها است، یا این قسمت مربوط به خود همان مواطنین در آن كشور و این قسمت هم مربوط به اجانب. یعنی غیر عربها است،

 اجنبی نداریم، چه فارس باشد، چه ترك باشد، چه دیلم باشد، چه عرب باشد، چه انگلیسی زبان و چینی زبان و هندو زبان باشد فرقی نمی كند همه‌ی اینها اگر اسلام داشته باشند داخلی محسوب می شوند و اگر اینها دارای ملت و مكتب و اعتقاد اسلام نباشند خارجی هستند گرچه اینها در خود كشور زندگی می كنند. مرز، مرز اسلام است، در اسلام مرز این است، نه مرز بر اساس قبیله. وامروزه خیلی از كشورها آمده اند این مرز را برداشته اند و خیلی هم كار خوبی كرده اند در اروپا این مرز را برای خودشان برداشته اند آن كاری كه ما باید بكنیم آنها كرده اند چقدر خوب بود كه ما در كشورهای اسلامی هم همین كار را می كردیم معنا ندارد كه بین ایران و پاكستان مرز باشد بین ایران و عراق مرز باشد سوریه عربستان و همه كشورهای اسلامی، معنا ندارد كه مرز داشته باشند، همه یكپارچه، آنها زرنگ بودند و آمدند و آنچه را كه موجب وحدت خود احساس می كردند در قبال اسلام، پیاده كردند برای خودشان. برای اینكه در مقابل اسلام و مقابل مكتب توحید بایستند آمدند و بین خودشان انسجام ایجاد كردند، همین كشورها و دول اروپایی و یكی یكی هم دارند به خودشان اضافه می كنند در همان محدوده ای كه آنها در آن محدوده وجود دارند. پولشان را یكی می كنند، روابطشان ... از یك كشور به یك كشور انسان برود مثل این است كه اینجا از شهری به شهر دیگر رفته است نه مرزی دارد و نه حدّی و نه چیزی، و باید در كشورهای اسلامی اینگونه باشد، باید افراد در درون خودشان و در نفس خودشان و در احساس خودشان یك همچنین مسأله ای را بیابند كه با همكیش و هم ملت و هم مذهب اتحاد و یكرنگی دارند و نمی گذارند ما به این نقطه برسیم، نخواهند گذاشت، از سابق هم نمی گذاشتند و الان هم نمی گذارند كه به این نقطه برسیم ولی برای خودشان پیاده كردند،

 خدا رحمت كند مرحوم والد، ایشان واقعا عجیب افكاری داشت، الان من گاهی اوقات در كیفیت افكار ایشان فكر می كنم صرف نظر از آن بُعد عرفانی كه آن یك مطلب دیگری است و آن یك جهات دیگری دارد این مطالبی را كه الان خدمتتان عرض می كردم می دانید اینها را چه وقت ایشان می گفتند؟ همان زمان در سنه‌ی چهل و دوی خورشیدی كه شروع انقلاب اسلامی از آن زمان و قبل از آن زمان، تقریبا در همان حدود

 ها شروع شده بود، این افكار مال آن موقع ایشان هست و آن زمان ایشان یك همچنین مطالبی را می‌فرمودند، من آن موقع طفل بودم و شاید كلاس اول یا دوم بودم در آن زمان و در مجالسشان كه روزهای جمعه بود شركت می كردم الان از آن موقع مطالب در ذهن من هست، یعنی چهل و پنج سال شاید از این قضایا می گذرد كه من در آن مطالبی كه از آن موقع در ذهن دارم وقتی مرور می كنم به آن روشن فكری ایشان كه چقدر ایشان فكرشان در همان زمان باز بود و روشن بود و نسبت به مطالب چه دقتی داشتند، نسبت به جریانات چه دقتی داشتند، عجیب بود ایشان،

 یكی از مطالبی كه خدمت رفقا عرض كردم اگر یادتان باشد مسأله‌ی عام الشمول بودن طرح این مسأله و مكتب و انقلاب بود، آن كسی كه این ایده و عقیده‌ی جریان حكومت اسلام در بین همه‌ی افراد را مطرح كرد مرحوم والد بود در آن زمان، ایشان می فرمودند كه ما در طرح مبانی تحول و تبدل فرهنگی و سیاسی و دینی كه تا به حال عرضه می شد توجه ما روی یك صنف و روی یك نوع خاص از افراد نباید باشد، دعوت نباید به سمت روحانیت باشد، روحانیت یكی از اقشار مردم است مگر بقیه‌ی مردم از كجا آمدند؟ آنها هم از همین زمین و از همین كره و از همین آدم ابوالبشر زاییده شده‌اند دعوت نباید به سمت خود باشد، دعوت نباید به نحوی باشد كه افراد احساس كنند یك قشر خاصّی در این حال و احوال می خواهند رشد كنند و رو بیایند و مسلّط بر سرنوشت افراد باشند، دعوت باید دعوت به سمت خدا باشد، و این دعوت به سمت خدا هركسی كه آمد بسم اللَه قدمش روی چشم، هر كسی كه آمد، عالم آمد قدمش روی چشم، جاهل آمد قدمش روی چشم، معمم آمد اشكال ندارد، غیر معمم آمد مانعی ندارد، مرد آمد زن آمد با حجاب آمد بی حجاب آمد اصناف مختلف مردم آمدند هر كه بیاید به سمت خدا نه اینكه برای تغییر و تحول سیاسی، خیلی مسأله فرق می كند، ببینید مطلب خیلی تفاوت می كند، دعوت در حكومت اسلام به سمت خداست منتهی ...

 در جلسه‌ی قبل نمی دانم خدمت رفقا عرض كردم یا درآن یكی دو جلسه‌ی قبل، در توضیح و بیان كار امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین و آن نتایجی كه از آن عملكرد حضرت انسان می تواند بگیرد، خدمت شما اشاره كردم و الان هم دوباره اشاره به یك نحو دیگری خواهم كرد.

 دعوت در حكومت اسلام عامّ است همه‌ی افراد به سمت خدا بیایید نه به سمت ما بیایید، مرد، زن مسلمان، غیر مسلمان حتی، تو هم كه می خواهی بیایی به سمت خدا بیا، ای یهودی كه در كشور زندگی می كنی ای نصرانی كه داری در كشور زندگی می كنی و ای هندو و مجوسی كه داری در كشور زندگی می كنی ما هم تو را به سمت خدا دعوت می كنیم نه اینكه تو را به سمت خود دعوت می كنیم، خیلی تفاوت می كند، تو هم كه یك هندو هستی و مكتب را قبول نداری تو كه نصرانی هستی و قبول نداری، خدا را كه قبول داری این حقیقت و مبدأ را كه قبول داری، به آن مبدأ بیا و به آن سمت حركت كن و ما را برای رسیدن به آن نقطه كمك كن، ما داریم به آن نقطه می رویم نه اینكه می خواهیم خودمان را بر تو مسلط كنیم بعد بگوییم حالا توبیا ما را كمك كن، این كه دعوت به خود است دیگر دعوت به خدا نیست، ما تو را دعوت می كنیم به سمت‌

 خدا، ما به سمت خدا رفتیم بیا كمك كن، به سمت خدا نرفتیم نباید كمك كنی باید كنار بكشی، چرا؟ چون مبنا و مكتب اسلام خداست، اسلام بر محوریت توحید حركت می كند، اسلام بر محوریت توحید رقم می زند كارهای خودش را، اسلام بر محوریت توحید راه می رود، روی این قضیه است كه دیگر در این دعوت و در این حركت فرقی نمی تواند بكند، هر كه جلو آمد خودی است و هر كه جلو نیامد هر كه می خواهد باشد غیر خودی است. ولی ما امروزه می بینیم در كشورهای دنیا، مسأله‌ی دعوت ها و خواست ها به سمت خود بر می گردد،

 در كشورها فرض كنید كه می گویند بیایید در این مسأله شركت كنید، شركت كنید كه چه؟ كه ما به آن نقطه برسیم مابه پیروزی برسیم، كاری نداریم به اینكه آن شخص نصرانی است یا یهودی است، تو به ما رأی بده هر كه می خواهی باشی باش! ببینید بر چی قضیه دور می‌زند؟ افكار در كشور ها بر چه مسأله دور می زند؟ بیا به ما رأی بده كه ما به این نقطه برسیم نماز می خوانی برای خودت می خوانی و نمی خوانی برای خودت نمی‌خوانی به ما ارتباطی ندارد روزه می گیری برای خودت نمی گیری به خودت مربوط است به ما ارتباط ندارد تو بیا رأی را بده كه ما برنده بشویم ما این كرسی را بگیریم نماز و روزه ات بین خود و بین خدا، هیچ ربطی به ما ندارد ولی در مكتب امیرالمؤمنین به یهود و نصرانی هم می گوید بیا ولی می گوید بیا به سمت خدا بیا در این حكومت كه خدا را در این كشور ببینی خدا را در این كشور بیابی نه منیت و توئیت را.

 حكومت ابوبكر چه بود؟ حكومت خدا بود؟ چه حكومتی بود؟ حكومت بنی امیه حكومت خدا بود؟ آن حكومتی كه حاضر است برای رسیدن به آن نقطه پسر رسول خدا را به شهادت برساند این دعوت به خداست؟ و این حكومت خداست؟ آن حكومتی كه حاضر است برای رسیدن به آن قله‌ی حكومت و سلطنت دختر رسول خدا را تكه تكه كند این حكومت حكومت خدا می شود؟ و باعث افتخار اسلام می شود؟! مگر نمی فرمایند!؟ این حكومت افتخار اسلام است، ما به منبر رسول خدا برویم به جای رسول خدا بنشینیم (منبر پیغمبر همین سه پله بودها، بیشتر نبود این منبرهایی كه ده پانزده پله است همه بی خود است، منبر باید سه پله باشد) ما برویم منبر به جای رسول خدا روی منبر بنشینیم ولو اینكه دختر پیغمبر را تكه تكه كنیم، بشود، چه اشكالی دارد! ولو اینكه بر گردن داماد رسول خدا طناب بیندازیم و كشان كشان به مسجد بكشانیم، اینجوری امیرالمؤمنین را به مسجد بردند، باور می كنیم ما؟ شما كه اینجا نشسته اید باور می كنید؟ چه بر سر امیر المؤمنین آوردند! قابل قبول نیست! گرفتند طناب كش، معاویه می گوید كالجمل المغشوش مانند شتری كه دارند او را كشان كشان می برند به سمت مسلخ، تو را اینطوری بردند به سمت بیعت كه حضرت می فرمایند كه خواستی مرا تحقیر كنی ولیكن مرا تحسین كردی،

 همان كاری كه معاویه كرد، معاویه چه كار كرد؟ همین كار راكرد، معاویه آمد و گفت كه من باید به حكومت برسم اگر برسم كاری به كارتان ندارم، نرسم می كشمتان! همین كار را هم كرد! آمد خدعه كرد، آمد

 در عراق لشكر كشی كرد، فرماندهان امام حسن را همه را خرید با زر و زور و همین طور وعده دادن به ازدواج و دامادی خودش، فرماندهان همه رفتند، لشكر بدون فرمانده شد افراد متشتت شدند امام حسن چاره ای جز تسلیم ندید، بعد آمد صلح نامه را گذاشت زیر پایش و گفت همه‌ی این حرفهایی كه ما با حسن بن علی زدیم همه این حرفها بیخود و كشك است، ما می خواستیم بر شما حكومت كنیم رسیدیم، نماز خواندید كه خواندید با شما كاری ندارم، روزه گرفتید گرفتید با شما كاری ندارم هرچه خودتان می‌دانید بروید ...، این شد حكومت سیاسیون و اهل سیاست،

 حكومت امیرالمؤمنین حكومتی است كه اگر حضرت بیاید و ببیند كه مسجد كوفه نماز گزار ندارد بلند می شود و می رود در خانه اش را می بندد و می گوید بروید دنبال كارتان، من حكومت می كنم بر شما برای اینكه این مسجد در آن نماز گزار بیاید، برای اینكه این روزه در حكومت اسلامی قائم بشود و به آن عمل شود، برای اینكه حج در حكومت اسلامی به پا داشته شود و افراد بیایند حج، من برای قیام و اقدامِ بر مظاهر اسلام، تقبل حكومت می كنم و به جمعیتی كه می خواهد بیاید و برود من كاری ندارم، من به این مسائل كاری ندارم من به این حرفها كاری ندارم.

 پس در حكومت اسلام دعوت، دعوت به خداست نه دعوت به خود، و بین دعوت به خود و دعوت به خدا معیارها می‌بینیم تفاوت می كند مسائل تفاوت می كند، ظهور ها و بروزها تفاوت می كند نقش ها و حیله ها و ترفند ها می بینیم تفاوت می كند، در آنجا یك نقشی وجود دارد در اینجا نقش دیگری وجود دارد، در آنجا صداقت است و اظهار صفا و موقعیت و خلوص و ابراز توان است، من اینم، خصوصیتم این است میزان معلوماتم این است، توانایی های من این است، این كارهای زشت من، این هم كارهای خوب من، هر كه می خواهد بسم اللَه بیاید به ما رأی بدهد، در آن طرف دروغ است و تهمت است و خوبی ها را بسیار نشان دادن و خوبی های كاذب ارائه دادن، ارزش های كاذب مطرح كردن! برای چی؟ برای رسیدن به یك موقعیت، ببینید تفاوت می كند. الان در كشورها چه گونه است؟ در كشورها چه كار می كنند؟ سیاسیون چه كار می كنند؟ حكومت ها چه كار می كنند؟ می آیند بدی های خودشان را به مردم بگویند؟ می آیند نقاط ضعف خودشان را به مردم بگویند؟ می آیند خلاف كاری ها و پنهان كاری های خودشان را به مردم بگویند یا نه؟ می آیند اگر هم كاری كردند صدتا رویش می گذارند و یك چیز دروغ را تحویل مردم می دهند و بعد هم كه انتخابات انجام شد می‌روند پی كارشان، انگار نه خبری بوده و نه وعده ای، این فرق بین دعوت به خدا و بین دعوت به خود است، بین دعوت به توحید و بین دعوت به كثرت گرایی است به دنیا مداری است به شهوت مداری و ریاست مداری است، آن دعوت به خدا مداری و خدا محوری است، این تفاوت بین اینهاست.

 بچه ها وقتی كه به دنیا می آید می بینیم كه همچنین حالتی دارد لذا ما از اینها خوشمان می آید، مثل اینكه این روایت را برای رفقا خواندم، مرحوم حداد هم این روایتی را كه از رسول خدا آمده خیلی این‌

 روایت را بیان می كردند، «انی احب من الصبیان اربع‌[[2]](#footnote-2)» یا خمس البته دوتا از آن‌ها در واقع یكی است، اول اینكه «یبكون» رسول خدا می فرماید من از بچه ها چهار چیز یا پنج چیز را دوست دارم چهار خصلت دارند كه من وقتی اینها را می بینم خوشم می آید اول اینكه گریه می كنند بچه خیلی گریه می كند، گریه علامت رأفت است علامت رحمت است علامت صفای باطن است و این مسأله‌ی گریه در هر دو حالت است هم در حالت اندوه كه برای انسان عارض بشود و هم در حالت شوق و اشتیاق و عشق، در هر دوی اینها بر انسان حالت بكاء دست می دهد، كسانی كه قسی القلب هستند گریه نمی كنند عزیز ترین افرادشان هم بمیرند گریه نمی‌كنند همینطور بیر بیر نگاه می‌كنند و هیچ ككش هم نمی گزد قساوت دارد یعنی در دل حالتی دارد البته در بعضی از حالات هم اینطور نیست، این استثناء را هم بزنیم، بعضی از افراد از شدت صفا یك همچنین حالتی پیدا می كنند كه البته اینها به طور نادر هست اینطور نیست كه به طور مطلق باشد ولی خب افرادی كه واقعاً اینها دارای قساوت هستند در آنها جنبه‌ی بكاء نیست در عبادتشان بكاء ندارند، در تعزیت بكاء ندارند در حالات روحانی بكاء ندارند و این را حضرت می فرماید كه می بینیم بچه ها یك همچنین حالات را دارند چرا؟ چون دارای صفا هستند، بچه آن جنبه‌ی صفا و رحمت و عطوفتش اقتضا می كند چه تألمی برای او وارد شود و در موقعیت مختلفی قرار بگیرد آن اشكش جاری می شود و این جنبه عطوفت و رحمت و رأفت است كه موجب استجلاب فیض است و در اینجا مولانا مطالبی دارد، این یك.

 دوم اینكه می فرمایند: «یبنون و یخربون» خانه می سازند و بعد هم می بینید كه خراب می كنند، با گل و آجر خانه درست می كنند زیر زمین برایش درست می‌كنند درخت می گذارند، همین كه درست شد صبح تا ظهر اینها مشغول شدند و پل درست كردند و پله گذاشتند و زیر زمین و آب انبار وپشت بام و قیر گونی هم كردند بعد نزدیك ظهر كه می شود یك لگد می زنند به همه، بزنیم برویم ناهار را بخوریم كه الان ناهار از دست می رود تمام زحماتی كه صبح تا ظهر كشیده اند همه را با یك لگد می مالند به هم و خراب می كنند و بعد هم می روند، هم در موقع ساختن خوشحال هستند باعشق و علاقه می سازند، هم در موقع خراب كردن، در موقع خراب كردن شاید بیشتر هم خوشحال باشند، و شاید آن موقع برایشان خیلی جاذب تر و جالب تر باشد، «یبنون و یخربون»، چرا این كار را می كنند؟ چون تعلق ندارند، به ساخته‌ی خودش تعلق ندارد، بلكه فقط به همان عملی كه انجام می دهد فعلی را كه انجام می دهد به او نگاه می كند نه به اینكه چه اثری از او بوجود می آید و این دارد این كار را می كند، نگاه به فعل می كند خیلی مسأله دقیق است، این قضیه را ما باید توجه داشته باشیم در كارهای خودمان باید به این قضیه فكر كنیم همیشه به دنبال آن عمل خودمان باشیم در همان‌

 وقتی كه داریم انجام می دهیم،

 من الان دارم در اینجا صحبت می كنم برای رفقا و دوستان، این بلند گو هم در اینجا بازی درآورده است در ضمن ... من حالا نگاه كنم به اینكه این عملی كه من دارم انجام می دهم آیا چطور ضبط می شود؟ صدایش چطور می شود؟ بد می شود یا خوب می شود این چیست؟ كارم خراب است، تمام این زحماتی كه بنده در این مدت برای رفقا می كشم همه‌ی اینها بر باد خواهد رفت همه به هوا می رود پس حالا هی بگذار خراب شود حالا كه اینطور است همه اش از بین می‌رود، ولی اگر به این فكر باشم الان كه من دارم این مطالب را به رفقا می گویم این مقدار تكلیفم را انجام می دهم دیگر بقیه اش به من ارتباط ندارد، بلندگو خراب شود، بشود. این دوربین ها كه اینجاست از كار بیفتد، بیفتد برق می خواهد برود، برود، سقف می خواهد بیاید پایین بیاید پایین البته اگر بیاید پایین دیگر خبری نیست، كار همه درست می‌شود همه راحت می شویم از دست سر و صدای ما اما اگر بخواهم فقط به این فكر كنم الان وظیفه‌ی من این است كه این مطالب فقط به گوش رفقا برسد، تمام، دیگر بقیه اش به من ارتباط ندارد، آن وعده ای كه پدرم از من گرفت كه الان ما مطالب را گفتیم و شما ها باید اینها را برسانید همین یك ساعت من این یك مقدار را انجام دادم، دیگر بقیه اش به من ارتباط ندارد، فقط به این فكر كنم‌

 فقط به این بیندیشم كه در این محدوده‌ی ساعت مطلب خیلی دقیق است باید ببینیم كه رسول خدا كه می فرمود «یبنون و یخربون» چه چیز را می خواست مطرح كند؟ چه نكته ای را پیغمبر می خواست به عنوان دستورالعمل تربیتی و سلوكی به ما بیاموزد؟ بچه ها وقتی كه دارند می سازند و بعد هم خراب می كنند چه كار می كنند؟ فقط همان حال، بچه دارد در حال زندگی می كند حال یعنی همان موقعیت فعلی، فقط همین را می‌بیند، نه به گذشته اش كار دارد كه دیروز گذشته چه كرده و نه به آینده كه این كارش چه عكس العملی را آینده به وجود می آورد؟ تبعاتش چیست و ضررها و مصالح و منافعش چیست؟ به هیچ چیز كار ندارد الان خوش باشد خانه ات آباد، دیگر حالا هر چه بعد بخواهد بشود به آن كاری ندارد، این مسأله، در آن موقع شاد است در آن موقع خوشحال است در آن موقع كاری انجام می دهد می بیند دارد چیزی به وجود می آید این عملش این فعلش، همین هم ما باید باشیم، همین هم ما باید انجام بدهیم، هر كسی در هر كاری انجام می دهد، تبلیغ می كند، كسب می كند به درد مردم می رسد به انحاء وسائل، خدمت می كند سیاست می كند حكومت می كند،

 امیرالمؤمنین علیه السلام كاری را كه انجام می دادند همین یبنون و یخربون بچه ها بود، عین همین، می‌رفت صحبت می‌كرد بالای منبر، مردم را نصیحت می كرد تشجیع می‌كرد و ترغیب می كرد برای جنگ با معاویه، از میان برداشتن معاویه، این جرثومة فساد، ولی فقط تنها فكر او و تنها نقطه ی ارتكاز او در این عمل، همین موقعیتی بود كه انجام می دهد، فقط همین، اینكه این عملش به نتیجه می رسد یا نمی رسد به او ارتباط نداشت، یعنی اگر ما می رفتیم آن موقع افكار امیرالمؤمنین را موشكافی می كردیم، در همان زمان و از خود

 حضرت سوال می كردیم و وقتی حضرت از منبر پایین می آمد حضرت را یك كناری می كشاندیم: حضرت بیایید ما با شما كار داریم و چند كلمه با شما صحبت داریم، این مطالبی كه یك ساعت گفتید و فرمودید، این تشجیع ها و ترغیب ها و تحریص هایی كه مردم را برای آمادگی و حركت به سوی شام فرمودید آیا شما نسبت به انجام این جنگ هم نظر مساعدی دارید ونظر مثبتی دارید؟ حضرت می فرمایند ما می رویم و بعد از هجده ماه شكست می خوریم و بر می گردیم، این راحضرت به ما می‌گویند البته این را به هر كسی نمی گویند، آن كسی كه اهل سرّ باشد ولی این را به كسی نگو، یا امیرالمؤمنین شما كه می دانید ما بعد از هجده ماه و اینهمه شهید دادن بر می گردیم این تحریكتان چیست؟ تحریك وظیفه شرعی است وظیفه من این است كه با فساد مبارزه كنم، وظیفه‌ی من این است كه خلیفه‌ی ظالم را از منبر و از تخت حكومت، از منبر تبلیغ و عرش سلطنت به زیر بكشانم، این وظیفه‌ی من است، وظیفه‌ی من اقامه‌ی معروف است وظیفه‌ی من نهی از منكر است، این وظیفه را من انجام می دهم و می دانم كه این به نتیجه نخواهد رسید، عمرو عاصی پیدا خواهد شد و خدعه ای طرح خواهد كرد و عده‌ای منافق در همین لشكر من، گول این خدعه را خواهد خورد و همین ها باعث شكست من و برگشت من از صفین بدون اخذ نتیجه خواهند شد همه‌ی اینها در پرونده هست، تو هم صدایت را در نیاور تو هم مثل من بیا به وظیفه عمل كن، شمشیر به دست بگیر سپر به این دست بگیر، بر اسب سوار بشو و بیا در آنجا، اگر كشته شدی شهید هستی و اگر كشته نشدی به تكلیفت عمل كردی و برگشتی و رضای خدا را تحصیل كردی، این هدف امیرالمؤمنین و حكومت امیرالمؤمنین است، حالا ببین ما كجا و او كجا؟ «یبنون و یخربون» درست می كنند بعد هم خراب می كنند، هر كسی باید همینطور باشد هر كسی باید در هر عملی كه انجام می دهد در همان موقع باید از خودش سلب اختیار كند البته این مطلب یك قدری احتیاج به توضیح داشت كه من زودتر عرض كردم و قصد داشتم در انتهای صحبت بگویم ان شاء اللَه در جلسه ی دیگر با توضیح بیشتری این مطلب را عرض می كنم این هم دوم.

 سوم، رسول خدا فرمودند: «وبتراب یلعبون» بچه ها خاك بازی می كنند با خاك بازی می كنند، با خاك انس دارند، اصلا ما خاك را می بینیم؟ ما در این زندگی هایی كه هستیم اصلاچشممان به خاك نمی افتد مگر حالا برویم در بیابانی، صحرایی، دستمان اصلا به خاك خورده نمی شود و ارتباطی ما به خاك نداریم، در حالتی كه می‌بینیم این بچه ها با خاك ور می روند خاك را دوست دارند، بین خودشان و بین خاك احساس نزدیكی می كنند اگر فرض كنید كه ظرف های گران قیمت چند صد هزار تومانی هم بگذاری در كنارشان می گذارد كنار بلند می‌شود می رود خاك را گلوله می كند، این برای چیست؟ آن ارتباطی كه بین خود از نقطه نظر وحدت با خاك كه هیچ گونه تعینی ندارد، خاك هم برای همین است دیگر،

 برای چه گفتند به خاك سجده كنید؟ به خاطر اینكه خاك تعین ندارد معدنیات تعین دارد و حدود دارند ارزش دارند قیمت دارند خدا می گوید به خاك سجده كن، چون خاك قیمت نداردآدم فرض كنید به‌

 یك برلیان سجده كند نمازش باطل است، سجده باید بر بی تعین باشد خدا تعین ندارد، سجده گاه انسان هم نباید تعین داشته باشد، لذا گفته اند كه جانمازتان سفید باشد رنگ نداشته باشد نقش نداشته باشند این جانمازی كه شما می اندازید جلو با آن نماز می خوانید این نقش هایی كه دارد ذهن شما را پرت می‌كند، حواس شما را پرت می كند، دیدید؟ نقش سیاه سفید قرمز وهی قشنگ تر و بعد هم می‌آیند جانمازها را پست و بلند می كنند در طرح و از این مسائل و اینها، تمام اینها خلاف است جانماز باید سفید باشد فقط انسان یك مهر را ببیند ذهنش به نقش نرود امكان ندارد جانماز نقش داشته باشد و انسان توجه نكند، امكان ندارد، بالاخره می كند همان مقدار باخته و همان مقدار از كیسه اش رفته است این برای چیست؟ این بخاطر این است كه توجه نیاید به مظاهر، توجه نیاید به صوارف از آن اتجاه به سمت توحید، آن چیزهایی كه می آیند صرف می كنند، بر می گردانند،

 محراب نباید محراب كاشی باشد، چون وقتی كه محراب كاشی باشد، نقش و نگاری كه در آن محراب است، قشنگ، به به به، این آبی ها و فیروزه ها، این شكل و شمایل ها، اینجا چه كار می‌كند؟ آن بیچاره ای كه دارد نماز می خواند دیگر نمازی برایش نمی ماند فقط دارد به نقش و نگار توی محراب نگاه می كند حالا بر می دارند محراب را كاشی كاری می‌كنند منبت كاری می كنند و نقشه برایش می كشند، كدام یك از اینها در اسلام بوده است؟ پیغمبر برداشته منبت كاری كرده محرابش را؟ یا امام صادق؟ این شد مظاهر اسلام؟ این شد تمدن اسلام؟ یا نه؟ تمدن اسلام این است كه بایستی جلوی محرابی كه از خشت است از خاك و گل است، گِل، گِل، گِل، همین گِلی كه با آن خاك و گچ درست می كنند، این را محراب قرار بدهی كه در توجهت، مظاهر دنیا و آنچه كه موجب صرف ذهن است نیاید تو را از آن توجه به مبدأ پایین بكشاند و روحت را از ارتقاء به سمت تجرّد، به كثرات تنازل دهد، اینها برای این است، «عریش كعریش موسی‌[[3]](#footnote-3)» یك سقف مانند چی؟ مانند سقف موسی وقتی كه حضرت بیاید، حضرت امام زمان وقتی كه می خواهد ظهور كند، خیلی كار دارد خیلی سرش شلوغ است، اول كاری كه می كند من نمی دانم حالا چه می كند از این اسباب تخریبیه و بمب به كار می برد یا اینكه بیل و كلنگ به كار می اندازد؟ تمام این مساجد را همه را بولدوزر می اندازد صاف می كند روی زمین، صاف، در روایت داریم، از امام باقر علیه السلام روایتش را داریم حضرت می‌فرماید بولدوزر (بولدوزرش را بنده می گویم) دینامیتی، چیزی گیر می آورد همه را صاف می كند و می گوید بروید كنار، این مسجدی كه پنجاه سال در آن نماز می خواندید حالا ببینید چطور من می برمش هوا یا می آورمش زمین، یكدفعه؛، ترق! تمام این گلدسته ها.

 ما یكدفعه از جایی می گذشتیم در همین قم، چندی پیش، دیدیم كه جرثقیل می آورند و برای مسجدی كه دارند می سازند یك مأذنه هایی درست كرده اند آن بالا و امام جماعتش هم آمده دارد نگاه می‌كند و كیف می كند از این مأذنه هایی كه دارد می رود بالا، گفتم صبر كن امام زمان كه بیاید می ایستاندت اینجا می گوید

 تو نگاه كردی با این جرثقیل حالا ببین من چطور آن را می آورم پایین، این نمازهایی كه اینجا خوانده می شود این عبادت هایی كه می شود اینها چیست؟ این چه پولهایی است؟ آیا باید پول صرف ساختن مأذنه بشود یا باید به فقرا داده شود؟ كدام؟

 امور خیریه، مریض، بیمارستان، ساختن جاده ها عمران آبادانی درخت كاری، تمام اینها باید به بهترین نحو و زیباترین قسم و نیكوترین شكل در حكومت در كشور باید انجام شود. مناره برای چه بالا برود؟ گنبد كذا برای چه قرار بگیرد؟ پیغمبر گفته است یا امام زمان گفته است؟ كدامیك از اینها؟ تمام اینها خلاف است، عمران مملكت، آبادانی، زراعت، كشاورزی، پرداختن، زیبا كردن، هوا را سالم كردن تمام اینها جزو واجبات حكومت اسلام است كه باید انجام بشود به بهترین نحو و بهترین وجه، چرا وقتی كه صبح مردم در شهر حركت می كنند احساس لذت از درخت و سبزه و عمران و اینها نكنند؟ برای چی؟ چرا نباید بكنند؟ چرا باید همینطور خیابانها تنگ و در هم فشرده و جمعیت متراكم و اینها باشد؟ چرا؟ چرا دیگران می كنند و ما نكنیم؟ باید اینگونه امور انجام بشود. ولی آنها نه، این به جای خود و آنها هم به جای خود، تمام اینها همه خلاف است، وقتی كه انسان به نماز می ایستد باید توجهش فقط به سمت خدا باشد،

 مرحوم آقا می فرمودند من اگر قدرت داشتم تیشه می گرفتم و این محراب مسجد قائم را از آن بالا تا پایین می كوبیدم می ریختم زمین، اینها اینجوری بودند، حالا ما می آییم هی بر این تعینات اضافه می كنیم هی بر این تشكیلات اضافه می كنیم، اینها بیراهه رفتن است، راه صحیح رفتن نیست.

 وبتراب یلعبون، بچه ها با خاك بازی می كنند، چرا؟ چون در خاك تعین ندارد مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى‌ طه، ٥٥ ما از خاك شما را خلق كردیم و دوباره به خاك بر می گردانیم و از همان جا ما شما را مبعوث خواهیم كرد، و از خاك بیرون خواهیم آورد، این هم یك نكته ای در آن هست كه انسان باید توجه به زرق و برق نداشته باشد، زرق و برق داشتن این با خود حالات انسان تفاوت دارد این فرق می كند یك وقتی انسان باید درامور زندگی به دنبال كار صحیح باشد، چیزی می خواهد این باید درست و متقن باشد، به دنبال چیز ارزان نباید باشیم، دنبال كار خوب ولو اینكه قیمتش بالاست ولو اینكه ارزشش زیاد است ولی جنس، جنس خوب است، آن چیزی كه می خواهد تهیه كند برای زندگی خودش، كار خودش، باید نوعی باشد كه بتواند روی آن حساب كند این یك مطلب است، یك مطلب دنبال زرق و برق رفتن است، این غلط است، این صحیح نیست این را نباید انسان در نظر بگیرد، این مطلب سوم.

 مطلب چهارمی كه رسول خدا فرمودند كه من از بچه ها دوست دارم این است كه: «مِنْ غَیرِ حِقْدٍ یتَخاتَصِمُونَ‌[[4]](#footnote-4)» بدون اینكه نسبت به هم كینه داشته باشند به جان همدیگر می پرند بر سر و كله‌ی همدیگر می‌

 زنند دعوا می‌كنند، كینه ندارد، سر چیزهای بیخود بعد هم سر چیزهای بیخود با هم آشتی می كنند نه دعوا كردنشان روی حساب است و نه آشتی كردنشان روی حساب و كتاب است، ما نه، ما اینطور نیستیم ما اگر هم دعوا نمی كنیم در باطن در تضارب هستیم، در باطن در حال هجمه هستیم و در باطن نسبت به افراد دیگر موضع داریم این غلط است، این مسأله غلط است، كینه داشتن غلط است، انسان از شخص دیگری كینه به دل داشته باشد و حقد داشته باشد بدی او را بخواهد. انسان در یك مطلب ممكن است با رفیقش اختلاف داشته باشد خب چرا كینه داشته باشد او سلیقه اش این است و فكرش این است و فهمش این است خودش می داند مثل اینكه یكی فلان غذا را دوست دارد من این غذا را دوست دارم حالا باید بر سر هم بزنیم، او آبگوشت دوست دارد ومن پلو دوست دارم، او برای خودش و این هم برای خودش، دیگر بر سر هم زدن ندارد، همینطور در عقیده، او برای خودش یك عقیده دارد و من از این خوشم می آید من این عقیده را دارم و عقیده ام روی حساب است خیلی خوب اگر عقیده اش روی حساب است بسیار خوب خودش می داند و خدای خودش چرا من كینه داشته باشم؟ چرا من بدی او را بخواهم؟ چرا من در نفسم پیگیری كنم؟ تمام اینها جزء موانعی است كه انسان را از حركت نگه می دارد كسی كه در نفسش نسبت به رفیقش نه حالا رفیق، افراد دیگر حقد دارد كینه دارد بدی آنها را دارد عبادت او دیگر موجب ارتقاء او نخواهد شد، فایده ای دیگر ندارد، چرا؟ چون نفس در این مرتبه‌ی از نفسانیت توقف كرده است و آن عبادت آنقدر زور ندارد كه بتواند نفس را بالا بیاورد، در همان حد نگه می دارد، حقد و كینه نسبت به افراد و نسبت به مؤمنین مانند كشی می ماند كه شما به یك چیزی بستید تا او را حركت می دهید دوباره بر می گردد سر جای خودش وقتی كه این نیرو تمام می‌شود بر می گردد سر جای خودش، حركت نمی تواند بكند: «وَ مِنْ غَیرِ حِقْدٍ یتَخاتَصِمُونَ».

 خب این مسأله، این قضیه ای كه خدمت رفقا عرض كردم این عبارت است از یك حقیقتی كه ما هنگام آمدن در این دنیا با آن حقیقت در این دنیا وارد می شویم، متأسفانه بر اثر مرور زمان و بر اثر گذشت زمان و بر اثر رشد فكری و فهم به واسطه‌ی ازدیاد سن این تعلق از قسمت مبدأ، به تعلق به سمت آینده و جوانب ما معطوف می شود، و هر چه انسان در این دنیا سنش بالاتر برود آن آثار و خصوصیاتی را كه با خود به این دنیا آورده است آن آثار را كم كم از دست می دهد، البته افراد در این مسأله مختلف هستند بعضی ها زود از دست می دهند و بعضی ها دیر از دست می دهند و بعضی ها هم شاید از دست ندهند، البته این افراد دیگر خیلی به طور نادر ممكن است وجود داشته باشند،

 ما در ارتباط با افراد خودمان مشاهده می كنیم، هر كسی در ارتباطات خودش در خصوصیات اخلاقی خودش وقتی كه با او برخورد می كنیم نسبت به جود و سخی نسبت به یكرنگی، خودیت‌ها، أنانیت، نسبت به موقعیت ها، جلب منفعت ها، دفع ضررها ما می بینیم دو نفر یكسان نیستند افراد مختلف هستند اشخاص در این زمینه مختلف هستند بعضی ها زود گذشت می كنند بعضی ها دیر و بعضی ها را باید به آنها بگوییم بعضی ها نگفته بعضی ها هم حتی اگر بگوییم فایده ای ندارد این اختلافی كه وجود دارد در افراد یكسان نیست‌

 مختلف است این مراتب مراتب مختلف است و هر مقدار كه انسان در این دنیا حركت كند این اختلافش با آن مبدأ بیشتر می شود، با آنچه را كه از آن دنیا آورده است آن اختلاف هی زیاد می شود و فاصله بیشتر می شود، برای رسیدن و برگشتن به مبدأ و حركت به سوی الی اللَه و سیر در مسیر تكامل، انسان دوباره باید این اختلاف ها را یكی یكی برطرف كند تا برطرف نكند فایده ای ندارد، این اصل و اساس مطلب، یعنی باید به همان نقطه ای كه از مادر آمد باید برگردد آن خصوصیاتی كه دارد، منتهی آن موقع در مرتبه‌ی استعداد و نپختگی بود و بدون اكتساب بود الان باید به آن نقطه برگردد با اكتساب و با ریاضت و با ورزش های شرعیه و تمرین های شرعی و تغییر و تحولات نفسانی كه بر اساس مبانی شرع نه سر خود، نه هر كسی هر كاری كرد بر اساس مبانی شرع این تغییر و تحولات باید انجام بشود تا نقطه‌ی انّا الیه راجعون تكمیل بشود، یعنی آن جنبه هایی كه از انّا لله در این دنیا برای ما صورت خارجی پیدا كرده بود در دوران طفولیت، الان در رجوع الی اللَه و برگشت به آن مبدأ، با اكتساب و با فعلیت این امور را انسان حاصل می كند و این است نتیجه و غایت از خلقت انسان،

 غایت و مقصد از خلقت این است، كه آن اسماء و صفات الهی كه در نفس انسان به ودیعه قرار داده شده است و انسان آنها را با خود به صورت خام و نپخته و غیر متكامل به این دنیا آورده است الان با ریاضات شرعیه برگردد و به آن نقطه برسد، این می شود انسان كامل،

 پس بنابراین برای برگشت از عالم توهم و تخیل و عالم اعتبارات و گذشتن از نفس و لذایذ نفسانی و شهوات و ریاسات و آنچه كه موجب ابتعاد ما هست از آن داده های الهی، احتیاج به ریاضت داریم این همان چیزی است كه امام صادق به عنوان می فرماید،

 پس ریاضت كه امام علیه السلام در این فقره فقط به قسم مأكولات آن ریاضت اشاره می كند عبارت است از حركت انسان و تغییر و تحوّلی كه انسان در خود به وجود می آورد و تبدلی كه انسان در نفس خود ایجاد می كند كه آن تغییر و تحوّل باید برای عبور از نفسانیات و رسیدن به آن نقطه تكامل حاصل شود، كسی كه به این ریاضات نپردازد نود سال كه سهل است نود هزار سال هم در این دنیا زندگی كند به اندازه‌ی سر سوزنی به آن صفات اولیه باز نمی گردد، برای برگشت، ما ریاضت می خواهیم برای برگشت، تغییر و تحول می خواهیم، نماز تنها كفایت نمی كند روزه كفایت نمی كند اتیان عبادات به ظاهر، كفایت نمی كند، نه اینكه كفایت نمی كند یعنی انسان نخواند، عبادات به حسب ظاهر، ظاهر عبادت كفایت نمی كند، بله نماز موجب عبور انسان است در صورتی كه با شرایطش باشد روزه موجب عبور انسان است در صورتی كه با شرایطش باشد لذا انسان در ماه رمضان كه یك قدری خود داری می كند آثارش را می بیند در نماز هم آثارش را مشاهده می كند شما یك سجاده‌ی سفید بیندازید نماز بخوانید ببینید فرقش با آن سجاده ای كه گل و بوته و رنگ قرمز و بنفش و زرد و آبی دارد چقدر است؟ ببینید چقدر فرق دارد؟ این مال چیست؟

 هر دو نماز است اما این نماز چون درآن توجه به دنیا نیست یك آثاری دارد آن نمازی كه با آن زرق و

 برق و نقش و نگار است یك آثار دیگر دارد آن نمازی كه در جلوی محرابی كه توجه انسان در آن محراب به نقش و نگار و منبت كاری و خصوصیات صارفه انسان است، یك آثاری دارد، آن نمازی كه انسان به سمتی بخواند كه او را از توجه به مبدأ صارف نشود آن اثر دیگری دارد، همین الان شما بروید در مسجد كوفه ببینید بین دو محرابی كه در آنجا برای امیرالمؤمنین درست كردند چه فرقی دارد؟ یك محراب را طلاكاری كردند و ضریح درست كردند و پنجره درست كردند یك محراب هم این طرف، فقط سنگ است و همین، چیز دیگری ظاهرا نیست فقط همان سنگ است آنجا آدم برود نماز بخواند آن آثار را بیاید با آن نمازی كه در آنجا می خواند با هم مقایسه كند، امیرالمؤمنین در آنجا نماز بیشتر خوانده است درست است، ولی همینكه آن مكان متغیر می شود و متحوّل می شود و زرق و برق پیدا می كند در آن تأثیر می كند.

 خدا رحمت كند مرحوم آقای حداد در آن سالی كه تشریف آورده بودند دو سفر ایشان همدان رفتند، در سفر اول چند روزی بیشتر شد، در سفر دوم دو سه روز ... ما در خدمتشان بودیم من كوچك بودم سنّم آن موقع حدود دوازده سیزده سال بود، یك دفعه با ایشان با مرحوم آقا و چند نفر از دوستان خدا رحمت كند مرحوم آقای بیات هم بودند و رفقای همدانی رفتیم برای زیارت قبر باباطاهر، عارف بزرگ، رضوان اللَه علیه، آن موقع قبر ایشان مثل فعلی نبود بالای یك تپه ای بود و یك اتاقی داشت و اصلًا خراب هم بود و فقط یك سنگی داشت و ما حتی روی خاك نشستیم خاك بود و آجر هم حتی نبود و یك گنبدی داشت از خشت و خیلی خلاصه، هیچ از نظر ظاهر منظره‌ی جالبی نداشت، مگر كسی حالا روی معنا و قصدی اگر می رفت در آنجا برای زیارت و فاتحه و اینها ولی به حسب ظاهر چیزی نبود، ما رفتیم در آنجا و عجیب بود یعنی واقعا من با همان سن طفولیتی كه در آن موقع داشتم احساسی كه برای مرحوم حداد و مرحوم آقا رضوان اللَه علیهما و سایر دوستان و رفقا در آنجا دست داده بود با آن سن طفولیتم فراموش نمی كنم كه چه حال و هوایی در آنجا برای ایشان پیدا شده بود و برای دیگران، الان آمدند آنجا را برداشتند و ... البته خب این قضیه برای زمان گذشته است دیگر، این تعمیری كه در آنجا انجام گرفته برای زمان شاه است، آمدند برداشتند و به عنوان ... آنها كه دلشان برای عارف و اولیای خدا نسوخته بود آنها فقط به خاطر آثار ملی و ناسیونالیستی و فلان و ایران و ایرانیت و این بازی ها و این چیزهای اعتباری و توهمات و تخیلات و آن چیزهایی كه هم ما خود را به آنها سرگرم كرده ایم و هم ما را سرگرم كرده اند، هر دو، بله، به این مسائل.

 این از ماست آن از ماست این برای افغانستان است او می گوید نه خیر! برای ایران است باباجان همه شان از همین زمین آمده اند و به همین زمین هم برمی گردند مِنْها خَلَقْناكُم فخر عالم كائنات رسول خدا و ائمه همه از اعراب بودند، كجا اینها از ایران بودند؟ ها؟ كدامشان از ایران و افغانستان و تركیه و آمریكا و استرالیا و اینها بودند؟ همه مال آنجا بودند حالا، فرض كنید كه ما بیاییم بگوییم این برای ایران است و آن برای كجاست نه آقا! اصلا همه اش یا هیچ كدامش هم برای ایران نباشد، تفاوتی نمی كند انسان باید به معنا بپردازد به واقع باید نگاه كند این حرفها چیست؟ همه برادریم همه مثل همیم، همه گلبول های قرمز و سفیدو پلاسمای مان به‌

 یك اندازه است مغزمان و قلبمان و ریه مان كبدمان و ... این حرفها چیست؟ خودمان را در این چیزها گیر انداختیم، گیر كردیم، سرگرم كردیم از رشد انداختیم به پوچ ها و اعتبارات و توهمات همه دلخوش كردیم.

 حالا آنها آمده بودند همان زمان گذشته دیگر همان رژیم گذشته برداشتند خراب كردند و به عنوان احیاء آثار ملی! آثار ملی! چون باباطاهر از ایران بود و ملی بود به عنوان احیای آثار ملی آمدند و درست كردند، الان اگر شما بروید، باید بروید، باید زیارت كنید قبور اولیای خدا را باید زیارت كرد و باید فیض برد و الان هم انسان فیض می برد ولی این كجا و آن كجا! تفاوت دارد، آمدن درست كردن یك جا و همه جور آدم رفتن و افراد بی بند و بار آمدن و با كفش رفتن سر قبر اولیای خدا، با كفش همینطور می روند، ما هر دفعه برویم آنجا بیرون كفشمان را می كنیم، هم آنجا و هم جناب خواجه‌ی شیراز، خواجه حافظ، هر وقت رفتید كفشتان را در بیاورید و پابرهنه بروید بالا و بنشینید و فاتحه بخوانید نه مثل الاغ همین طور بلند شوید بروید بالا و انگار نه انگار اینجا كی خفته است و چه كسی در اینجا دفن شده است؟ خیر سرمان این عارف است ولی خداست از اولیای خداست، شیعه‌ی امیرالمؤمنین در اینجا دفن شده است، همینطور با كفش می رویم بالا و بعد هم هی دوربین بیاور و عكس بینداز و این ور بشو آن ور بشو كه چه؟ اینها چیست؟

 وقتی كه به قبر امام رضا می‌رویم به زیارت امام رضا می‌رویم یا به حرم امام حسین برویم كفشمان را از دم در در می آوریم، چرا؟ چون آنجا طلا و نقره است ولی وقتی به زیارت ائمه‌ی بقیع می رویم خود بنده دیدم همین آقایان و علما با كفش و نعلین تا كنار قبر ائمه‌ی بقیع رفته بودند داشتند زیارت می خواندند، چرا؟ چون آنجا طلا نیست چون آنجا نقره نیست، ائمه‌ی بقیع چون نقره ندارند چون طلا ندارند باید با كفش رفت تا دم مقابر آنها و زیارت خواند ولی امام رضا چون طلا دارد نگاه كنید به به به! این طلاها را ببینید این آینه ها را ببینید این گنبد را ببینید خواهی نخواهی كفش كه سهل است جورابمان را هم در می‌آوریم می‌رویم، اینها چیست؟ چی را ما زیارت كردیم، امام رضا را؟ نه خیر! طلا را زیارت كردیم و نقره را زیارت كردیم آهن را زیارت كردیم درهای حرم امام رضا را زیارت كردیم نه خود امام رضا! را به خاطر همین امام رضا غریب است ائمه‌ی بقیع غربتشان این نیست كه چراغ ندارند، چراغ ندارند نداشته باشند ماه هست خورشید هست چه كسی گفته است كه سر قبر ائمه باید چراغ باشد؟ نباشد كی گفته؟ بله باید بسازند افراد باید بیایند و قبور را بسازند از آفتاب از سرما محافظت كنند اما اینهمه منبت كاری كردن و اینها برای چیست؟ كی گفته است؟ این خرجها برای چیست؟ امام رضا گفته است؟ این همه خرج واین همه مصارف و ...

 این بهتر است یا اینكه این مخارج را بدهیم به بدبخت ها و بیچاره ها و زائر های حضرت كه دارند می آیند سایر افراد و همه‌ی افراد، كدام؟ برای ائمه‌ی بقیع باید ساخت باید ساختمان ساخت باید سقف و جایگاه برای زوار درست كرد، اما آیا باید به این نحوه و به این كیفیتی كه موجب جلب توجه بشود و بخواهیم به این وسیله بر سایر ابنیه در دنیا فخر بفروشیم؟ این است؟ اگر این است، خیلی ساختمان ها در دنیا هست كه مربوط

 به مكتب های دیگر ملل دیگر نصارا و اینها هست كه یكی اش هم در كشورهای اسلامی نیست، پس آنها از ما بالاترند دیگر! اگر تمدن این است اگر تمدن ساختن قصر الحمراء در اسپانیا و مسجد در آندلس است الان خیلی جاها هستند كه رو دست ما زدند، پس آنها بالاترند دیگر، بالاخره در هر زمانی ... تازه آنها را مگر چه كسانی ساختند؟ همین افرادی ساختند كه یا ارمنی بودند نصرانی بودند مسلمان شدند یا همان نصرانی ها آمدند ساختند، مگر حالا بناهایی كه درآن موقع ساخته اند كی گفته آنها مسلمان بودند؟ معمارش مسلمان بوده؟ كی گفته است؟ كجا نوشته است؟ معمار هم مسلمان است هم نصرانی هست مهندس هم مسلمان است هم نصرانی، عمله و بنا هم مسلمان دارند همه دارند و اینها كه افتخار نیست اینها كه فخر نیست، اینها چیست؟ اینها برای این است كه ما گم كرده ایم راه را، ما داریم به راه دیگری می رویم، ما را دارند به سمت دیگری می كشانند خودمان داریم به سمت دیگری می رویم از این مظاهر داریم برای راه خودمان استفاده می كنیم این مظاهر كه ما را به خدا نمی رساند،

 پس بنابراین برای عبور از این مطالب باید انسان به ریاضات بپردازد، باید انسان به تغییر و تبدل در نفس بپردازد تا اینكه بتواند آن حركت خودش را به سوی مبدأ وبه سوی تكامل، ادامه بدهد.

 وقت دیگر گذشته است و حال ما هم كه بیش از این دیگر یعنی از اول خیلی حالمان هم سر جا نبود گفتیم می آییم پیش رفقا می نشینیم اگر حالمان آمد می رویم واگر نه به یكی از رفقا می گوییم كه شما بیایید بالاخره ... فرق نمی كنیم همه مثل هم هستیم و حالا یكی دیگر بیاید و ما بنشینیم و متّعظ بشویم از صحبت ها و مطالبی كه رفقا و دوستان می گویند الحمد لله همه اهل معنا همه اهل علم همه اهل فهم همه اهل اطلاع هستند

 امیدواریم كه خداوند ما را به وظیفه مان آگاه كند و فهم ما را باز كند مجاز و حقیقت و فرقهای بین اینها را برای ما روشن كند كه هر چه این فرقها بهتر روشن شود حركت ما به سوی تجرد راحت تر می شود، به جای اینكه هی خودمان را بخوریم و هی در سر خودمان بزنیم راحت می رویم به جای اینكه بیاییم بگوییم آقا چه كار كنیم و چه كار كنیم؟ آقا آن كار را بكنیم؟ راحت خودمان راه را می رویم جلو، چرا؟ چون راه روشن است مسأله روشن است به جای اینكه بیاییم و از این و از آن شكایت كنیم اصلا بدون شكایت دیگر راه را انسان خودش می رود و نیازی به شكایت نمی رسد خود مطلب روشن می شود قضیه برای انسان روشن می شود و انسان وقتش را به مطالب دیگری می گذراند نه به آن چیزهایی كه باعث بشود اتلاف بشود وقتش و فرصتش از دست برود آن ظرفیت هایش كاسته بشود، بالاخره انسان دارای ظرفیت است دیگر، چرا انسان آن ظرفیت ها را بیاید در اینگونه مسائل صرف كند؟ در اینگونه امور پیش پا افتاده بیاید صرف كند،

 وقتی كه دو تا بچه با هم دیگر دعوا می كنند هیچ وقت شده شما بیاید و وقت بگذارید كه ... نه آقا! مادرش برود اینها را از هم جدا كند من كار دارم شما كه نمی آیید یك ساعت وقت بگذارید و با اینها حرف بزنید یك شكلات به این بده و یك شكلات به آن بده و قضیه تمام، ما نباید وقتمان را و استعدادمان را و آن‌

 داده‌ها را آن یافته ها را آن ظرفیت ها را آن امكاناتی را كه خدا برای ما قرار داده برای اینگونه امور صرف كنیم، آنها را باید بگذاریم برای اهلش و بگذارید مردم بر سر هم بزنند بگذارید مردم به هم هر چه می خواهند بگویند و بگذارید بیرون در حال و هوای خودشان باشد ما چرا بیاییم درآن داد و ستد آنان ما هم شریك باشیم؟ ما داد و ستد خود را داشته باشیم،

 مرحوم آقا خیلی می فرمودند، به افراد چه به طور عموم و چه به طور خصوص می گویند دنیا را برای اهل دنیا واگذارید یعنی چه؟ یعنی همین، به شما چه؟! آی فلان چیز گران شده به شما چه؟! آی ارزان شده به شما چه؟! آی فلان جا جنگ شده به شما چه؟! تو سر هم زدند به شما چه؟ اینها همه دنیاست، هم این طرفش دنیاست و هم آن طرفش دنیاست هیچ كدامش خدایی در كار نیست،

 الیمین و الیسار مَضَلَّة والطریق الوسطی هی الجاده هم شخصی كه به راست می رود به گمراهی می رود و هم شخصی كه به چپ می رود به گمراهی می رود دعوا ها همه دعوا ها بر اساس اعتباریات است بر اساس توهمات است بر اساس تخیلات است حالا یكی از این كارهایی كه او می كند این می‌كرد نه ولش كن این خودیست چی شد؟ این كه همان كار بود، می بینید؟ تمام اینها چیست؟ مسائل، مسائلی است خارج از آنچه كه بزرگان فرمودند، لذا ما بیاییم و به كار خود برسیم و به كار خود باشیم.

 دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ این شعر را همه یاد بگیرند و همه هر روز صد مرتبه این شعر را به عنوان ذكر بگویند!!! (نگوئید حالا ها) من برای خودم می گویم شما نگویید! یكدفعه آقا فرمودند حالت چطور است؟ گفتم انّا من عباد اللَه المرخصین ایشان فرمودند این آیه كی نازل شد؟ گفتم الان، ما از بندگان مرخص هستیم عباد اللَه المرخصین، این شعر را مرحوم آقا خیلی می خواندند:

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ‌ \*\*\* ای هیچ ز بهر هیچ بر هیچ مپیچ‌

 ان شاء اللَه كه موفق باشید و امیدواریم كه خداوند در تحت ولایت مطلقه و امدادهای نفوس قدس الهی همه‌ی ما را از یمین و یسار محفوظ و مصون بدارد و مطیع و منقاد صاحب مقام ولایت بگرداند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. اين روايت شريف به اين صورت مضبوط است: أَمَّا اللَوَاتِى فِى الرِّياضَةِ: فَإياك أَنْ تَأْكلَ مَا لَا تَشْتَهِيه. روح مجرد، ص ١٨٤ [↑](#footnote-ref-1)
2. إنِّى أُحِبُّ مِنَ الصِّبْيانِ خَمْسَةَ خِصَالٍ: الاوَّلُ أَنَّهُمُ الْبَاكُونَ؛ الثَّانِى عَلَى التُّرَابِ يجْتَمِعُونَ؛ الثَّالِثُ يخْتَصِمُونَ مِنْ غَيرِ حِقْدٍ؛ الرَّابِعُ لَا يدَّخِرُونَ لِغَدٍ؛ الْخَامِسُ يعَمِّرُونَ ثُمَّ يخَرِّبُونَ. روح مجرد، ص: ٥٩٧ [↑](#footnote-ref-2)
3. انوارالملكوت، ج ١، ص: ٢٤٧ [↑](#footnote-ref-3)
4. يخْتَصِمُونَ مِنْ غَيرِ حِقْد. روح مجرد، ص: ٥٩٧ [↑](#footnote-ref-4)